اشعار میلاد با سعادت کریم اهلبیت امام حسن مجتبی علیه السلام

**ولایت حسن**

آن را که ولایت(1)حسن نیست

طاعات قبول ذوالمنن(2) نیست

از بعد علی قبای لولاک (3)

جز در خور قامت حسن نیست

آن را که محبت تو ای شاه

چون پاک روان به ملک تن نیست

در حیرتم آنکه این چنین کس

چون مرغ چرا به بابزن(4) نیست

خاک ره هندوی (5) تو باشد

مشکی که به خطه ختن نیست

چون بازوی تو به کسر اصنام(6)

نیروی خلیل بت‌شکن نیست

چون است که دشمن تو ای شاه

برگردنش از قضا رسن نیست

بی نور تو عرش مستقر نه

بی رای تو عقل موتمن(6) نیست

ای شاه قرین یک غلامت

صد همچو اویس در قرن نیست

جز مهر تو مایه جنان نه

جز مدح تو زینت سخن نیست

بی‌ خاتم مهر تو فرشته

جز جان بلیس(8) اهرمن نیست

من بنده دودمان اویم

حقا که درین سخن، سخن نیست

بی مهر علی و آل پاکش

آسوده «هما» روان به تن نیست

1- ولایت: دوستی.

2- ذوالمنن: صاحب منت‌ها، نعمت‌ها، یعنی خداوند متعال.

3- لولاک: اشاره است به حدیث قدسی: لولاک لما خلقت الافلاک: «هر آینه اگر تو (پیامبر عظیم‌الشان اسلام (ص" نبودی فلک‌ها و آسمان‌ها را نمی‌آفریدم».

4- بابزن: سیخ کباب.

5- هندو: غلام و دربان.

6- کسراصنام: شکستن بت‌ها.

7- موتمن: (از مصدرانتمان): امانتدار.

8- بلیس: مخفف ابلیس.

او آمده تا نور به شب ها بخشد روح شرف و عشق به دنيا بخشد

او آمده تا باور وايمان و صفا همراه دو صد عاطفه برما بخشد

او آمده از صلح و محبت بي شك جاني ز ولا برتن تنها بخشد

آن سيد خوبان و بهشت آمده تا برمهر و وفا ارزش و معنا بخشد

او آمده با نام حسن در حسنش شوري به سرا پرده مولا بخشد

او رود زلالي ست كه درفصل عطش جود و كرم خويش به دريا بخشد

از لطف ، كريم اهل بيت عصمت ما را زكرم خدا به فردا بخشد

ميلاد امام مجتبي (ع) آمده است شادي به حريم دل ما آمده است

ميوه بستان زهراء

موكب باد صبا بگذشت از طرف چمن

تا چمن را پرنيانِ سبز پوشاند به تن

سبزه اندر سبزه بينى ، ارغوان در ارغوان

لاله اندر لاله بينى ، ياسمن در ياسمن

ساحت بستان ز فرّ سبزه شد باغ بهشت

دامن صحرا ز بوى نافه شد رشك ختن

نقش گل را آن چنان آراست نقّاش بهار

كز شگفتى ماندت انگشت حيرت در دهن

وه چه خوش بشكفته در گلزار زهرا نوگلى

كز طراوت گشته رويش رشك گلهاى چمن

ديده از نور جمالش روشنى يابد چو دل

بلبل از شوق وصالش در چمن نالد چو من

بلبل آن جا هر سپيده دم سرايد نغمه اى

در ثناى خسرو خوبان ، امام ممتَحن

از حريم فاطمه در نيمه ماه صيام

چهره ماه حسن تابيده با وجه حسن

ميوه بستان زهراء نور چشم مصطفى

پاره قلب علىّ بن ابى طالب ، حسن

در محيط علم و دانش آفتابى تابناك

بر سپهر حلم و بخشش كوكبى پرتو فكن

پرچم صلح و صفا افراشت سبط مصطفى

تا براندازد لواى كفر و آشوب و فتن

 از شاعر محترم آقاى دكتر رسا

**شـیــعــیــان شــاد و فـرحـنـاك ز مـولـود حسن**

**ولادت امام حسن علیه السلام**

این چه شور است عزیزان كه بهر انجمن است

شـاد و خـرم دل یـــاران و بـه دور از مــحــن اسـت

هــر طـرف مـی‌گـذرم بـانـگ طـرب مـی‌شــنـــوم

زانـكـه مـیـلاد حـسـن نـور دل بـوالـحـسـن اسـت

دخـتــر خـتــم رســولان پـــســـری آورده اســـت

كـه جـمـالـش حـسـن و نـام نـكـویش حسن است

ســروی آزاد عــیـــان گـشـتـه كــه از خـرمیـش

جـلـوه بـاغ بـهـشـت است و صفای چمن است

شـهــر یـثـرب شـده فـرخـنـده ز مـیــلاد حــســن

وز تـجـلـی رخ او بـر مـه و خور طعنه زن است

تـهـنـیـت گــوی مــلائــك بـه زمــیــن آمـــده‌انـد

كه فضا خوش نفس از مشگ و عبیر ختن است

شـیــعــیــان شــاد و فـرحـنـاك ز مـولـود حسن

شادمان خاطـر سرگشته هر مرد و زن است

صـبــر ایــوب فــرامـوش شــد از خــاطــره‌هــا

دیده خـلـق جـهـان خـیره به صبر حسن است

پـســر فــاطــمـه از مــهــر بــه یــاران نـظــری

دیـده‌هـا سـوی تـو ای دلـبـر شیرین سخن است

تـو «حـیاتی» چه غـم از وحشت محشـر داری

كـه حـسـن روز جـزا دافـــع رنـج و مِـحـن اسـت

"حیاتی"

سایه ‏ى طوبى

**مجتبی**

 نور خدا نخله ى سینا، حسن

 هوش ربا، از دل موسى حسن

نغمه ى داوود از او پر ز شور

 راز شفا بخشى عیسى حسن

داد سلامش، ز ادب چون خلیل

 كرد سلام آتش او را حسن

نوگل و ریحانه‏ ى ختم رسل

 شاخه ى پر سایه ‏ى طوبى حسن

یاسمن سرو قد سبز پوش

 سیم تن گلرخ زیبا حسن

بنده‏ ى محبوب خدا مجتبى

 روشنى دیده‏ ى زهرا حسن

در صفت جود یدالله را

 آیت كبرى، ید بیضا حسن

شاه جوانان بهشت برین

 سبط نبى فاطمه سیما حسن

كفه‏ ى شاهین ترازوى عشق

 هست حسین بن على با حسن

هر دو به عرش عظمت گوشوار

 سرخ حسین آمد و خضرا حسن

هر دو یكى، هر دو نكوتر ز خوب

 چون حسنین اند دو همتا حسن

تا نشود این یك از آن، اشتباه

 یاء حسین است در اینجا حسن

گر نبود كوچكى سن و سال

 نام حسین است به معنى حسن

فرق حسین است و حسن حرف یاء

 این حسن است، آن دگرى یا حسن

من كه «حسان» این همه دارم گناه

كیست پناهم دهد الا حسن

حبیب الله چایچیان (حسان)

**ریحانه رسول خدا**

آن شاخ گل که سبز بود در خزان یکی است

افشانده غنچه گل سرخ از دهان یکی است

آن گوهری کز آتش الماس ریزه شد

یاقوت خون زلعل لب او روان یکی است

آن لعل درفشان که زمرد نگار شد

داد از وفا به سوده الماس، جان، یکی است

آن نخل طور کز اثر زهر جانگداز

از فرق تا قدم شده آتش فشان یکی است

آن شاهباز اوج حقیقت که تیر خصم

نگذاشته ز بال و پر او نشان یکی است

آن خضر رهنما که شد از آب آتشین

فرمانروای مملکت جاودان یکی است

آن نقطه بسیط محیط رضا که بود

حکمش مدار دائره کن فکان یکی است

آن جوهر کرم که چه سودا به سوده کرد

هرگز نداشت چشم به سود و زیان یکی است

چشم فلک ندیده بجز مجتبی کسی

شایان این معامله، آری همان یکی است